

بررسی تأثیرات فرهنگی استعمار در آثار ادیس شرایبی در پرتو آراء امه سزر

زینب رضوان طلب*

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مرضیه مهربابی**

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبانها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۵/۰۱، تاریخ تصویب: ۹۷/۰۷/۲۹، تاریخ چاپ: بهمن ۱۳۹۷)

چکیده

ادیس شرایبی از جمله نویسندگان برجسته مراکشی تبار و فرانسوی‌زبان میباشد که خود در یکی از مستعمرات سابق فرانسه رشد یافته، و از همین روی توجه خاصی به نقش و پیامدهای فرهنگی استعمار در جوامع مستعمره داشته است. وی در بسیاری از آثار ادبی خود، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به موضوع روابط میان استعمارگر و استعمارزده پرداخته و تصاویر ملموس و خیره‌کننده‌ای را از حضور نیروهای نظامی و کارگزاران سیاسی استعمار در خاک مستعمرات ارائه داده است. امه سزر نیز نویسنده و فعال سیاسی اهل مارتینیک بوده که در جوامع فرانسوی‌زبان به عنوان مرجع و الگویی در تفکرات و مبارزات ضداستعماری به حساب می‌آید. در این مقاله می‌کوشیم تا با تکیه بر آراء و اندیشه‌های امه سزر، آنچنان که در دو اثر گفتاری در باب استعمار (۱۹۵۰) و فرهنگ و استعمار (۱۹۶۳) تشریح شده‌اند، به تبیین و تحلیل تأثیرات استعمار بر تاریخ، تمدن، و هویت ملت‌های استعمارزده بپردازیم. سپس، به منظور بهتر نشان دادن نمودهای درونی و بیرونی این تأثیرات، جلوه‌های متعدد و متنوعی از آن را در چهار رمان ادیس شرایبی بررسی می‌کنیم. این آثار شامل ماضی ساده (۱۹۵۴)، بزهای نر (۱۹۵۵)، تمدن، مادرم (۱۹۷۲)، و دیده شده، خواننده شده، شنیده شده (۱۹۹۸) می‌شود.

واژه‌های کلیدی: استعمار، استعمارگر، استعمارزده، فرهنگ، تمدن، تاریخ، هویت.

* E-mail: z.rezvantalab@ut.ac.ir نویسنده مسئول

** E-mail: mehrabi.mrz@ut.ac.ir

۱- مقدمه

به دنبال بالا گرفتن رقابت سیاسی و اقتصادی میان دو قدرت استعمارگر فرانسه و انگلیس در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، دولت فرانسه بخش‌های قابل توجهی از شمال آفریقا را با عناوین گوناگون از جمله مستعمره، تحت‌الحمايه و منطقه نفوذ به تصرف خویش درمی‌آورد. این پدیده تأثیرات عمیق و غیرقابل انکاری را بر پیکره فرهنگ و تمدن کشورهای تحت سلطه برجای می‌گذارد، که در آینه تمام‌نمای این دو، یعنی ادبیات، بازتاب می‌یابد. این تأثیرات به طور ویژه در ادبیات مغرب، که شامل تألیفاتی عمدتاً به زبان فرانسوی شده و سه کشور الجزایر، تونس، و مراکش را دربرمی‌گیرد، آشکار و هویداست.

در اواخر نیمه اول قرن بیستم، ضمن گسترش جریان استعمارزدایی، مبارزات استقلال طلبانه در شمال آفریقا اوج می‌گیرد، و انعکاس وسیعی در ادبیات کشورهای تحت سلطه پیدا می‌کند. وجه مشترک اغلب تولیدات ادبی مغرب در این دوران، در وهله نخست پرداختن به احساسات و معضلات ملت‌هایی است که همگی دورانی از سلطه و حضور بیگانگان را در خاک خویش تجربه کرده‌اند، و سپس بدل شدن به ابزاری قدرتمند و بانفوذ برای شناساندن وجه دیگری از واقعیت سیاسی-اجتماعی به سایر ملت‌هاست (لاروئی، ۲۰۰۲، ۴۸).

ادریس شرایبی^۱ در زمره نویسندگان برجسته مراکشی تبار و فرانسوی‌زبان قرار دارد که توجه خاصی به موضوع استعمار و پیامدهای آن در جوامع مستعمره داشته، و بارها در آثار ادبی خود، یا در قالب بن مایه اصلی و یا در چارچوب توصیفات ضمنی، بدان پرداخته است. وی در سال ۱۹۲۶ در مراکش به دنیا آمد و در سال ۲۰۰۷ در فرانسه درگذشت. ادریس شرایبی، در خانواده‌ای برخوردار از رفاه مالی نسبی، حاصل از تجارت چای، بزرگ شد. او در تمام دوران تحصیل در مدارس فرانسوی کازابلانکا، همواره این سؤال را در ذهن داشت که چرا هیچ‌گاه از قهرمانان ملی کشورش، که قصه سرگذشت آنها را از مادرش شنیده، سخنی به میان نمی‌آید. در عوض، آنچه به او، به عنوان یک دانش آموز به اصطلاح بومی، آموخته می‌شد این بود که فرهنگ مراکشی باید از صافی تمدن غرب عبور کند و فرانسوی‌ها مجری فرایند متمدن‌سازی در مراکش هستند (شرایبی، ۱۹۹۸، ۷۴). بدین ترتیب، او از همان دوران با تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که نسبت به مراکشی‌ها در وطن خویش روا داشته میشد آشنا شد. ادریس شرایبی در سال ۱۹۴۵، با هدف ادامه تحصیلات خود در رشته شیمی، به پاریس

۱. Driss Chraïbi (1926-2007)

مهاجرت کرد. به همین دلیل است که اولین اثر ادبی وی، با عنوان *ماضی ساده*^۱، در سال ۱۹۵۴ در فرانسه به چاپ می‌رسد. این رمان به موضوع برخورد تمدن‌ها در خلال روایت سردرگمی‌های شخصیت اصلی داستان، که اتفاقاً نام کوچک نویسنده را یدک می‌کشد و در جستجوی هویت گم‌شده خویش به سر می‌برد، می‌پردازد. یک سال بعد، شرایبی رمان دیگری را با عنوان *بزهای نر*^۲، در خصوص زندگی مهاجران مغربی که در فرانسه اقامت دارند، به چاپ می‌رساند. *تمدن، مادرم*^۳ عنوان یکی دیگر از رمان‌های معروف این نویسنده است، که در سال ۱۹۷۲ به چاپ رسیده است، و به موضوع شرایط زنان و جایگاه مادران، در چارچوب پدیده دوگانگی فرهنگی و هویتی می‌پردازد. در سال ۱۹۹۸، شرایبی رمانی را بر اساس زندگینامه خویش و با محوریت شخصیتی این بار دقیقاً همانام با خود، به رشته تحریر درمی‌آورد. این رمان که *دیده شده، خواننده شده، شنیده شده*^۴ نام دارد، بازگوکننده خاطرات دوران کودکی نویسنده و آنچه وی در طول حیات خود خوانده، شنیده و دیده، می‌باشد. در بخش‌های زیادی از این چهار اثر به موضوع روابط میان استعمارگر و استعمارزده اشاره شده، و تصاویر ملموس و خیره‌کننده‌ای از حضور نیروهای نظامی و کارگزاران سیاسی استعمار در خاک مستعمرات ارائه شده است. از این روی، می‌توان این آثار را از منظر مطالعات استعماری مورد مذاقه و بررسی قرار داد.

یکی از مراجع معتبر و قابل استناد در حوزه مطالعات استعماری اِمه سِزر است. اِمه فرنان داوید سِزر^۵، مشهور به اِمه سِزر، نویسنده فرانسوی‌زبان و فعال سیاسی اهل مارتینیک، از متفکران و چهره‌های شناخته شده ضد استعمار است. وی که متولد ۱۹۱۳ و متوفی به سال ۲۰۰۸ بوده، دوران کودکی و نوجوانی خود را در کشوره جزیره‌ای مارتینیک، از جمله مستعمرات سابق فرانسه، گذرانده، و پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی خود در مدرسه عالی سن کلو^۶ در فرانسه، به عنوان اولین آموزگار سیاه‌پوست مارتینیک، در دبیرستانی در شهر سنت پیر مشغول به کار می‌شود. اِمه سِزر همراه با شاعر سنگالی لئوپولد سدار سَنگور، مفهومی

۱. *Le Passé simple*

۲. *Les Boucs*

۳. *La Civilisation, ma Mère*

۴. *Vu, lu, entendu*

۵. Aimé Fernand David Césaire (1913-2008)

۶. École normale supérieure de Saint-Cloud

موسوم به "سیاه‌وارگی"^۱ را در جهت تبیین و شناساندن ادبیات سیاه پوستان ابداع کرد، و خود از سردمداران جریان ادبیات نگریتود به حساب می‌آید. اما وی، علاوه بر آفرینش‌های ادبیی مشتمل بر هشت مجموعه شعر و چهار نمایشنامه، دارای رسالات و مقالاتی در باب تشریح و تحلیل تأثیرات استعمار بر فرهنگ و تمدن ملل استعمارزده نیز است. افشای مقاصد و اهداف پشت پرده استعمار توسط امه سزر از نخستین مقاله‌ای که در سال ۱۹۳۵ در نشریه *دانشجوی سیاه‌پوست*^۲ منتشر می‌کند، آغاز شده و بعدها در مطالبی که در مجلات *مدارگان*^۳ و *حضور آفریقایی*^۴ می‌نویسد گسترش پیدا می‌یابد. وی همچنین در دو دوره کنگره نویسندگان و هنرمندان سیاه‌پوست، یک بار در پاریس در ۱۹۵۶ و بار دیگر در رم در ۱۹۵۹، به ایراد سخنرانی در موضوعات مشابه می‌پردازد. در ادامه، سعی می‌کنیم، با تکیه بر کتاب *گفتاری در باب استعمار*^۵، و مقاله *فرهنگ و استعمار*^۶، که از جمله تألیفات نظری وی می‌باشد، به استخراج و معرفی اهم آراء و اندیشه‌های این نویسنده و استفاده از آن به عنوان چارچوب نظری برای یک تحلیل ادبی بپردازیم.

۲- پیشینه تحقیق

ادریس شرایبی برای خوانندگان ایرانی و فارسی‌زبان تقریباً ناشناخته است، چرا که تا کنون تنها یکی از آثار او را با عنوان *در جستجوی خرابکار*، رضا سیدحسینی به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۸۲ منتشر کرده است. این در حالی است که وی بیش از بیست اثر ادبی از خود برجای گذاشته، و جزو پرخواننده‌ترین نویسندگان فرانسوی‌زبان در مراکش به حساب می‌آید. چنان‌که گی دوگاس^۷، استاد ادبیات جهان عرب دانشگاه مونت پورلیه در کنار محمد دیب و رشید بوجدر، از ادریس شرایبی به عنوان نماینده نسلی از نویسندگان برجسته و آگاه مراکش یاد میکند (دوگاس، ۲۰۰۱، ۶۱). آثار شرایبی بیشتر از منظر ادبیات مهاجرت مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند. از جمله مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته می‌توان به یک پایان‌نامه

۱. La négritude

۲. *L'Etudiant noir*

۳. *Tropiques*

۴. *Présence africaine*

۵. *Discours sur le colonialisme*

۶. «Culture et colonialisme»

۷. Guy Dugas

کارشناسی ارشد در سال ۲۰۱۶ با عنوان "مهاجرت مغربی در آینه رمان"^۱ اشاره کرد، که به بررسی تطبیقی موضوع مهاجرت در دو اثر از ادريس شرايبي و طاهر بن جلون می‌پردازد. نمونه دیگر یک رساله دکتری با عنوان "نشانه‌شناسی سفر در آثار ادريس شرايبي"^۲ است، که در ۱۹۸۵ در خصوص پدیده ترک وطن و تأثیرات و نمودهای آن در آثار ادبی این نویسنده به نگارش درآمده است. فصلنامه نوشته‌های مغربی^۳، در زمستان ۲۰۰۴، ویژه‌نامه‌ای را به ادريس شرايبي اختصاص می‌دهد، که در آن آثار این نویسنده از مناظر گوناگون مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند، از جمله: ساختار روایی، نحوه پردازش مؤلفه‌های زمانی و مکانی، تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های زنانه داستان، مرز میان خاطرات و خودزندگی‌نامه‌نویسی، و غیره.

اما تاکنون پژوهش در خور توجهی با تمرکز بر تأثیرات فرهنگی استعمار در آثار شرايبي صورت نگرفته است. این مقاله کوششی است در جهت بررسی نحوه بازنمایی این تأثیرات، با تکیه بر نظریات و اندیشه‌های امه سزر. از سوی دیگر، قابل ذکر است که امه سزر نیز کمتر از همفکران فرانسوی‌زبانش، همچون فرانتس فانون یا حتی آلبرت ممی، مورد توجه علاقه‌مندان به مطالعات استعماری و نظریات پسااستعماری قرار گرفته است؛ شاید بتوان گفت که علت این مسئله اتفاقاً به نقطه قوت تألیفات سیاسی و اجتماعی وی یعنی زبان شاعرانه و بعضاً مغلق و پیچیده آن مربوط می‌شود.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- قدرت استعمارگر، فرهنگ، و تمدن، در آراء نظری

۳-۱-۱- استعمار و نژادپرستی

امه سزر کتاب گفتاری در باب استعمار^۴ را، که به عنوان یکی از مراجع مورد استناد در حیطه تاریخ تفکر قرن بیستم به حساب می‌آید، با عبارتی به نقل از ژاک دوکلو^۵، یکی از

۱. «L'immigration maghrébine vue au miroir du roman : Driss Chraïbi, Les Boucs (1955) et Tahar ben Jelloun, Au Pays (2009) ; une étude comparée»

۲. «La symbolique du voyage dans l'œuvre de Driss Chraïbi»

۳. *Expressions maghrébines*

۴. نسخه مورد استناد قرار گرفته در این مقاله، نسخه الکترونیکی کتاب در قالب فایل پی دی اف است، که شماره‌گذاری آن منطبق بر نمونه چاپ شده در سال ۱۹۵۵ است. مشخصات هر سه نسخه در فهرست منابع ذکر شده است.

۵. Jacques Duclos

رهبران حزب کمونیست فرانسه، چنین آغاز می‌کند: "استعمار، این لکه ننگ قرن بیستم". در واقع، این کتاب را می‌توان به عنوان کیفرخواستی علیه اروپای استعمارگر در نظر گرفت، چرا که نویسنده آن میکوشد به ارائه تحلیل و نقد دقیقی از ایدئولوژی استعمار بپردازد. با توجه به تنوع موضوعاتی که، البته حول محور موضوع اصلی کتاب، در آن مطرح می‌شوند، گفتاری در باب *استعمار* بازتاب‌دهنده و جوه مختلفی از هنر و اندیشه امه سزر بوده، و تعهد سیاسی وی را در پیوند با استعداد ادبی‌اش به خوبی نشان می‌دهد.

گفتاری در باب استعمار به خاطر لحن تند و تیز نویسنده، موضوع چالشی، و یا مطالب بحث‌برانگیزی که مطرح می‌کند همواره در مطالعات استعماری در کانون توجهات قرار داشته، و به ویژه بعد از تصویب قانون ۲۳ فوریه ۲۰۰۵^۱ در فرانسه با اقبال مجدد و ویژه طیف وسیعی از مخاطبان روبه‌رو شد. در بند ۴ این قانون، که ابتدا به صورت لایحه‌ای از سوی میشل آلیو ماری^۲، وزیر دفاع وقت فرانسه، به مجلس پیشنهاد داده شد، به "نقش مثبت" استعمار اشاره شده بود، که این مسئله نوعی تحریف تاریخ محسوب شد و به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. امه سزر که خود در آن زمان نماینده و شهردار فوردو فرانس بود، به نشانه اعتراض به این بند از ماده قانونی مصوب، از ملاقات با نیکولاسارکوزی، وزیر کشور وقت فرانسه، که در دسامبر ۲۰۰۵ به مارتینیک سفر کرده بود، سرباز می‌زند. سرانجام، پس از برگزاری تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز گسترده در مستعمرات سابق فرانسه، به ویژه در الجزایر، این بند به دستور رئیس جمهور وقت، ژاک شیراک، از قانون مذکور حذف گردید.

از جمله ویژگی‌های بازر این اثر می‌توان به تعداد بالای نقل‌قول‌ها از دیگر نویسندگان و توازن دیالکتیکی میان یک استدلال نسبتاً انتزاعی و ارجاع به حوادث ملموس و تاریخی اشاره کرد. مطالب مطرح شده در *گفتاری در باب استعمار* را می‌توان ذیل دو گزاره اصلی خلاصه کرد: اول آنکه باید در واکنش به سیاست‌های نژادپرستانه استعمار از هویت، شرافت و فرهنگ‌های بومی ملل که در معرض استحاله و اضمحلال قرار گرفته‌اند، اعاده حیثیت شود. دوم آنکه باید اروپای بورژوازی غربی را مسئول مستقیم این جنایت دانست و محکوم کرد.

امه سزر در این کتاب، ضمن طرح دغدغه‌های خویش، اروپا را با استناد به ادعاهای اندیشمندان غربی در دفاع از حقوق بشر و ارزش‌های عصر روشنگری، همچون عقلانیت و مدارا، مورد مؤاخذه قرار می‌دهد. وی اروپا را "به لحاظ اخلاقی و معنوی، غیرقابل دفاع"

۱. Loi n° 2005-158 du 23 février 2005

۲. Michèle Alliot-Marie

می‌خواند، و نسبت به حرکت این قاره به سمت "نوحش" هشدار می‌دهد (سزر، ۱۹۵۰، ۴). از دیدگاه وی، استعمار وارث و شکل نوینی از تفکر نازی است که از طریق گروهی متعلق به بورژوازی "بسیار متمایز، بشردوست، و مسیحی" قرون نوزدهم و بیستم پایه‌ریزی شده و گسترش یافته است (همان).

البته امه سزر به دلیل تشبیه استعمار به نازیسم در کتاب *گفتاری در باب استعمار*، با انتقادات بسیاری مواجه شد؛ مثلاً در سال ۱۹۹۴، آلن گریتوری^۱، یکی از نمایندگان مجلس ملی فرانسه و عضو مؤسس گروه *اتحاد برای دموکراسی فرانسوی*^۲، از این اثر به عنوان اثری کاملاً سیاسی و گستاخانه نام برده، و از اینکه این کتاب در سرفصل دروس ادبیات دانش آموزان دوره پیش‌دانشگاهی فرانسه قرار دارد، اظهار تعجب و تأسف می‌کند، و به دنبال این ماجرا، فرانسوا بایرو^۳، وزیر آموزش و پرورش وقت فرانسه، دستور حذف این کتاب را از برنامه درسی صادر می‌کند.

سزر به منظور اثبات گفته‌های خویش، به ذکر نقل قول‌هایی از فیلسوفان اومانیست، از جمله ارنست رنان^۴، که ضمن ترویج نژادگرایی، به ترویج مبانی استعمار نیز کمک کرده‌اند، می‌پردازد. برای مثال، وی ایده اولیه فتح الجزایر به وسیله مارشال بوگو را در نظریه نژادهای برتر که از سوی رنان در کتاب *اصلاحات اندیشه‌ای و اخلاقی*^۵ مطرح شده است، می‌جوید (همان، ۵). یا ژول رومن^۶ را، به خاطر تشبیه سیاه‌پوستان در حال جویدن آدامس به گاوهای نشخوارکننده، و ناتوان دانستن نژاد سیاه از عرضه دانشمندانی چون اینشتین، نژادپرست خوانده و سخت سرزنش می‌کند (همان، ۱۲). وی همچنین در پس تفکرات فلسفی روزه کایوا^۷، ژورژ بیدو^۸، و رابرت شومان^۹ ردپایی از اندیشه‌های هیتلر می‌بیند، و آنها را محکوم به القای نوعی حس خودبرتربینی در میان اروپاییان سفیدپوست می‌کند و آثار آنان را ابزاری برای آرام کردن وجدان ملت‌هایی که دولت‌های استعمارگر دارند، معرفی می‌کند (همان، ۴). سزر معتقد است

۱. Alain Griotteray

۲. Union pour la Démocratie Française (UDF)

۳. François Bayrou

۴. Ernest Renan

۵. *La Réforme intellectuelle et morale*

۶. Jules Romain

۷. Roger Caillois

۸. Georges Bidault

۹. Robert Schuman

این دست از اندیشمندان با ارائه چنین تفکراتی خود تیشه به ریشه اومانیسیم زده‌اند، و بدین ترتیب، در نیمه قرن بیستم، تأکید می‌کند: "هیچ گاه غرب [...] تا این اندازه از اقتضائات یک اومانیسیم واقعی دور نبوده" (همان، ۲۴). در واقع، سزر متفکران به اصطلاح اومانیسیت اروپایی را به داشتن "درک و برداشتی کوتاه‌بینانه، ناقص، مغرضانه، و علاوه بر تمام اینها نژادپرستانه از اومانیسیم" محکوم می‌کند (همان، ۴).

۳-۱-۲- استعمار و سرمایه‌داری

در کتاب سزر می‌توان، نشانه‌های زیادی را از تفکر مارکسیستی شناسایی کرد، بدون آنکه نویسنده مستقیماً خود را پیرو یا طرفدار این مکتب معرفی کند. از میان این نمودها می‌توان به انتظار وقوع یک انقلاب (همان، ۲۷)، ذکر الگوهایی از شوروی سابق (همان، ۱۳)، امید به تحقق جامعه‌ای بدون طبقه (همان، ۲۷)، هجسه علیه آمریکا (همان، ۲۶)، سرزنش رجال سیاسی جمهوری چهارم فرانسه به استثنای نمایندگان حزب کمونیست (همان، ۱۴)، و نقد اروپای جمهوری‌خواه مسیحی (همان، ۴) اشاره کرد. با الهام از همین تفکر مارکسیستی است که سزر پس از دفاع از حقوق ملت‌های استعمارزده، به هشدار در مورد خطر استعمار اقتصادی اکثر کشورهای جهان از سوی آمریکا می‌پردازد. وی همچنین مبارزات ضداستعماری را جدایی‌ناپذیر از مبارزه با سرمایه‌داری، مسیحیت، و نظامی‌گری می‌داند. سزر بورژوازی را متهم ردیف اول در دادگاه محاکمه استعمار دانسته، و از دین مسیحیت (همان، ۳، ۴، ۱۱) و ارتش (۳، ۱۰) به عنوان متحدان وی یاد می‌کند. سزر معتقد است اگرچه بورژوازی اروپایی استمرار نظام استعماری و حمایت از آن را ضامن منافع خویش می‌داند، اما در حقیقت این روند جز به انحطاط بیشتر آن منتهی نخواهد شد، چرا که "جامعه کاپیتالیستی امروزه به مرحله‌ای رسیده است که نه توانایی پایه‌گذاری یک حقوق جمعی را دارد، و نه قادر به بنیان‌گذاری یک اخلاق فردی است" (همان، ۴). و بدین ترتیب "در یک چنین سیاستی نابودی خود اروپا ثبت شده است، و اگر اروپا هوشیار نگردد، از خلأیی که در اطراف خود ایجاد کرده، هلاک خواهد شد" (همان، ۲۵).

امه سزر بر این نکته تأکید می‌ورزد که کنش‌ها در یک جامعه استعمارزده محدود، و خصلت پویایی در آن تبدیل به انفعال می‌شود. وی قدرت‌های استعمارگر اروپایی را سخت سرزنش می‌کند، چرا که به برخی تمدن‌ها اجازه ندادند توانمندی‌های خویش را به منصفه ظهور برسانند، و حتی برخی فرهنگ‌های نوپا را در نطفه خفه کردند. سزر در ادامه، ضمن اشاره به

نظریات کارل مارکس، به صراحت اعلام می‌دارد که هر جا استعمار اروپایی ظهور کرده است، استقرار نظام اقتصادی سرمایه‌داری موجب از هم پاشیدگی بنیان خانواده‌ها، تضعیف روابط سنتی و تحلیل رفتن ساختار اجتماعی شده است. وی معتقد است که استعمارگران اروپایی با تلاش برای استقرار نظام اقتصادی و سیاسی مبتنی بر سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه خود، بی‌هیچ ملاحظه‌ای هر آنچه از عناصر فرهنگی، دینی، و فلسفی را که در تعارض با منافع گروه قلیلی از سرمایه‌داران بود، از بین بردند (سزر، ۱۹۶۳، ۲۲).

۳-۱-۳- استعمار و استحاله فرهنگی

امه سزر در ابتدای مقاله فرهنگ و استعمار^۱ می‌کوشد فرهنگ و تمدن را به نحوی ساده تعریف، و تفاوت این دو را با یکدیگر تبیین کند. وی در باب نسبت فرهنگ با تمدن، یک تمدن را مجموعه‌ای متشکل از فرهنگ‌های نزدیک و مشابه می‌داند، و برای مثال، به تمدن اروپایی که حامل وجوه مشترک فرهنگ‌های ملی ایتالیایی، انگلیسی، اسپانیایی، روس و غیره است، اشاره می‌کند (سزر، ۱۹۶۳، ۱۶). بدین ترتیب می‌توان گفت که تمدن ناظر به یک کلیت جهانشمول بوده، در حالی که فرهنگ به ویژگی‌های خاص و متمایزکننده عنایت دارد (همان، ۱۷). از دیدگاه امه سزر، اگر بخواهیم فرهنگ را از بیرون تعریف کنیم، باید آن را به عنوان مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی خلق شده توسط یک جامعه در طول تاریخ بدانیم. و البته در چنین تعریفی، ارزش‌ها عناصر متنوع و متعددی را در بر می‌گیرند، از جمله: فنون، نهادهای سیاسی، زبان، مذهب، هنرها، علوم، و مذاهب. اما اگر بخواهیم فرهنگ را به عنوان یک غایت در نظر بگیریم و آن را با توجه به خصلت پویایی‌اش تعریف کنیم، می‌توانیم آن را به منزله تلاش و کوششی بدانیم که هر گروه انسانی برای به‌دست آوردن نوعی از غنا و تشخیص انجام می‌دهند (همان).

امه سزر با اشاره به تلاش‌های جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، مارسل موس^۲، برای درک علت تقسیم شدن جهان به قلمروهای تمدنی مشخص و مرزبندی شده، بر یک اصل مهم، که

۱. این مقاله ابتدا در قالب یک سخنرانی در نخستین کنگره نویسندگان و هنرمندان سیاه‌پوست، که در اکتبر ۱۹۵۶ در پاریس برگزار شده است، ایراد گردید؛ سپس متن کامل آن برای نخستین بار در ۱۹۶۳، با موافقت نویسنده، در مجله هنری-سیاسی لیبرته (آزادی)، در فرانسه به چاپ رسید، و پس از آن در نشریات دیگری نیز به مناسبت‌های مختلف باز نشر یافت.

۲. Marcel Mauss (1872 – 1950)

در مورد اکثر پدیده‌های اجتماعی صدق می‌کند، انگشت می‌نهد و آن چیزی نیست جز اختیار. امه سزر، همچون مارسل موس، بر این عقیده است که تمام پدیده‌های اجتماعی حاصل درجات متفاوتی از یک ارادهٔ جمعی هستند. این اراده و اختیار انسانی به معنی دارا بودن حق انتخاب از میان گزینه‌های مختلف موجود است. به همین منوال، هر فرهنگ نیز حاصل اراده و اختیار یک گروه انسانی و برآیند انتخاب‌های صورت گرفته توسط آنهاست (همان، ۱۸). امه سزر در ادامه، اذعان می‌دارد که یکی از عناصر تأثیرگذار بر شکل‌گیری و تحول فرهنگ‌های آفریقایی، که می‌توانند در عین تنوع و تفاوت‌هایی که دارند مجموعهٔ بزرگتری را با عنوان تمدن آفریقایی تشکیل دهند، شرایط استعماری حاکم بر بیشتر کشورهای قارهٔ سیاه است. سزر معتقد است این جبر سیاسی می‌تواند به میزان قابل توجهی جلوه‌های فرهنگی ملل آفریقایی را تحت تأثیر قرار دهد. از دیدگاه سزر، هرگاه یک نظام سیاسی و اجتماعی خاص تصمیم بر سلب اختیار سیاسی از یک ملت بگیرد، به طور هم‌زمان و خودکار قوهٔ خلاقیت را نیز از آن مردم می‌رباید. به همین دلیل، استقرار نظام استعماری در هر زمان و در هر سرزمینی که صورت گرفته، ملت آنجا را از فرهنگشان، و اساساً از هر نوع فرهنگی، تهی ساخته است (همان، ۲۰). در تشریح سازوکار پدیدهٔ مرگ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در سایهٔ سنگین نظام‌های استعماری، سزر اظهار می‌دارد که هر فرهنگ به منظور شکوفا شدن به یک چارچوب و یک ساختار احتیاج دارد؛ وانگهی پر واضح است که عناصر تشکیل‌دهندهٔ حیات فرهنگی یک ملت استعمارزده به دست قدرت استعماری زایل و تباه می‌شوند. در واقع، اولین چیزی که با استقرار قدرت استعمارگر در یک کشور نابود می‌شود، نظام سیاسی آنجاست، نظامی که حاصل انتخاب آن ملت بوده، و به اختیار برگزیده شده است، و بر طبق تعریفی که پیش‌تر ارائه شد، در ارتباط و تعامل تنگاتنگ با فرهنگ قرار دارد (همان). سپس نوبت به زبان آن ملت می‌رسد؛ با ورود استعمار، زبان رسمی، زبان مکاتبات اداری، زبان آموزش و حتی زبان مکالمات و محاورات دستخوش تغییرات جدی می‌شوند، از جایگاه خود تنزل داده می‌شوند، و در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرند (همان، ۲۱). برای مثال، زمانی که فرانسوی‌ها بر قسمت‌هایی از قارهٔ آفریقا مسلط می‌شوند، و زبان عربی را در الجزایر و زبان مالگاش را در ماداگاسکار از رسمیت ساقط می‌کنند، در حقیقت، فرهنگ این دو کشور را از شکوفا کردن ظرفیت‌های بالقوه خویش بازمی‌دارند و ضربهٔ مهلکی را بر پیکره تمدن آفریقایی وارد می‌سازند.

۳-۱-۴- استعمار و القای تمدن برتر

بر طبق آراء امه سزر، قدرت استعمارگر، پس از سرکوب جلوه‌های فرهنگ بومی، در پی جایگزین کردن تمدن ملت استعمارزده با تمدن برتر و قدرتمند خویش برمی‌آید، و تلاش می‌کند این باور را به ذهن ملت تحت سلطه تزریق کند که برای نیل به پیشرفت و دستیابی به جامعه‌ای شکوفاتر محتاج تقلید از الگوهای رفتاری اروپایی است (همان، ۲۴). از این روی، باید به صورت شفاف و روشن اظهار کرد که قدرت‌های استعمارگر، بر خلاف ادعاهای خویش، به دنبال متمدن ساختن مستعمرات خویش نبودند، و با هدف به ارمغان بردن دانش و پیشرفت بدانجا لشکرکشی نکردند، بلکه می‌خواستند تمدن خود را بر آن جوامع غالب سازند. در عین حال سزر قویاً معتقد است که علی‌رغم تلاش‌های دول سلطه‌جوی اروپایی، و هرچند جوانه‌هایی از برخی جلوه‌های فرهنگی آنان در جوامع استعمارزده نمودار گردید، رؤیای ایجاد یک فرانسه جدید، یک انگلیس جدید، یا یک اسپانیای جدید در درون جوامع تحت سلطه هرگز محقق نشده است (همان، ۲۵).

امه سزر به منظور تأکید بیشتر بر کذب بودن ادعای قدرت‌های استعمارگر مبنی بر اهتمام و کمک به پیشرفت ملت‌های تحت سلطه، یادآور می‌شود که به عنوان مثال، هیچ‌گاه اداره امور صنعتی و فنی در سطوح بالا به مردم بومی واگذار نشده است. ملت استعمارزده در نهادهای اصلی و جایگاه‌های سرنوشت‌ساز سیاسی نیز جایی نداشته است. در واقع، جمعیت بومی به هر بهانه‌ای به حاشیه رانده شده، و عقب‌نگاه داشته شده، و در موارد معدودی که آن هم به منظور کنترل افکار عمومی جامعه از نیروهای بومی استفاده شده، به افرادی رجوع شده که بسیار تحت نفوذ و کنترل و فرمانبردار بوده‌اند. امه سزر، به نقل از مالینوفسکی، به این واقعیت اشاره می‌کند که قدرت استعمارگر هیچ‌گاه چهار چیز را در اختیار ملت تحت سلطه خویش قرار نمی‌دهد:

- ابزار قدرت فیزیکی، از جمله تسلیحات جنگی که می‌توانند آمادگی دفاعی و احتمال حمله و مبارزه را بالا ببرند.
 - ابزار تسلط سیاسی، که شامل سازوکارهای مدیریتی برای هدایت جامعه میشوند.
 - منابع ثروت و امتیازات اقتصادی-تجاری، از جمله حق استخراج معادن و غیره.
 - برابری سیاسی، اجتماعی و مذهبی، که می‌تواند موجب طغیان شود. (همان، ۲۷)
- بنابراین، مشاهده می‌شود که قدرت استعمارگر حتی در خصوص انتقال عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ و تمدن به اصطلاح برتر نیز بسیار گزینشی و با توجه به مصالح و مطامع خویش عمل می‌کند.

امه سزر در پاسخ به این تفکر که برخورد فرهنگ‌ها می‌تواند به تأثیرپذیری و غنای بیشتر آنها منجر شود، اظهار می‌دارد که تنها مواجهه آگاهانه و تماسی که برخاسته از نوعی اراده جمعی و همراه با ابتکار عمل باشد می‌تواند به این ثمرات منتهی شود، وگرنه نتیجه سیاست‌های قدرت استعمارگر در تحمیل یک سری ویژگی‌های تمدنی خاص و گزینش شده چیزی جز نوعی آنارشی فرهنگی نیست. بدین ترتیب، در تمام کشورهای استعمارزده به وضوح مشاهده می‌شود که ترکیب هماهنگ فرهنگ بومی منحل گردیده، و در عوض با ملغمه‌ای از فرهنگ‌های متفاوت و ناهمگون جایگزین می‌گردد (همان، ۳۰). وی شرط پویایی و پایداری فرهنگ را وجود نظامی از ارزش‌های مشترک می‌داند، و به همین دلیل معتقد است در جامعه‌ای که به خاطر ورود نیروها و کارگزاران خارجی استعمار دچار چندپارگی و تعارض و تضاد ارزش‌ها شده، فرهنگ عقیم مانده، رو به زوال می‌گذارد (همان).

سزر ضمن انجام مقایسه‌ای میان آنچه قدرت استعمارگر از ملل استعمارزده گرفته و آنچه ظاهراً به ارمغان آورده، چنین می‌نویسد: "آنها دم از پیشرفت می‌زنند [...]، اما من از جوامع تهی از خویش، فرهنگ‌های لگدمال شده، نظام‌های غارت شده، زمین‌های مصادره شده، عقاید سرکوب شده، [...] حرف می‌زنم. [...] آنها آمار و ارقام کیلومترها جاده و تونل و راه آهن را بر سر من می‌کوبند، اما من از هزاران انسانی حرف می‌زنم که در کنگو و اقیانوسیه جان باختند. [...] من از میلیون‌ها انسانی حرف می‌زنم که بی‌رحمانه از خدایانشان، زمین‌هایشان، عاداتشان، زندگی‌هایشان، [...] جدا شدند. من از میلیون‌ها انسانی حرف می‌زنم که آگاهانه در وجودشان ترس، وحشت، عقده حقارت، ناامیدی، زانوزدن و بردگی را کاشتند. آنها چند تن پنبه و کاکائوی صادر شده و چند هکتار مزرعه زیتون و انگور پرورش داده شده را به رخ من می‌کشند، اما من از کسب‌وکارهای طبیعی، هماهنگ، پایدار و سازگار با ساکنان بومی حرف می‌زنم، از کسب‌وکارهایی که [...] بر اثر گسترش سیستم کشاورزی معطوف به منافع و نیازهای کلان شهرهای قدرت استعمارگر نابود شدند [...]" (سزر، ۱۹۵۰، ۸ و ۹).

۳-۲- ملت استعمارزده، تاریخ، و هویت، در آثار ادبی

۳-۲-۱- استعمارگر و تاریخ تحریف شده

بر طبق نظریات امه سزر، یکی از مهم‌ترین اصول استراتژی فرهنگی قدرت استعمارگر شامل دور ساختن ملت تحت سلطه از تاریخ خویش می‌شود. این مطلب را ادریس شرایبی در رمان *دیاه شده، خوانده شده، شنیده شده* به تصویر کشیده است، چنان‌که وی بارها یادآور

می‌شود که در مدارس فرانسوی مراکش هیچ روایتی از تاریخ مراکش ارائه نمی‌شود، مگر از دیدگاه فرانسویان، گویی مراکش وجود خارجی نداشته مگر در جایگاه مستعمره. این بخش از رمان شرایبی به خوبی بیانگر پروسه تاریخ‌زدایی از ذهن کودکان و نوجوانان مراکشی و جریان ضدعربی در مدارس فرانسوی این کشور است:

"طبق آنچه در کتاب درسی تاریخ می‌خواندیم، می‌بایست ما را اهلی و متمدن می‌کردند، و این همان کتابی بود که به تمجید از اجداد، گل‌ها، می‌پرداخت" (شرایبی، ۱۹۹۸، ۱۲).

دو نکته در اینجا قابل توجه است: اول آنکه نه تنها گذشته تاریخی ملت مراکش نفی شده، و در حد توحش تقلیل یافته، بلکه شستشوی ذهنی انجام شده توسط آموزگاران فرانسوی در جهت تحمیل فرهنگ و تاریخ فرانسوی به ملت تحت استعمار و دور کردن آنها از ریشه‌های ملی و تاریخی خویش آنچنان قوی بوده که کودک مراکشی گل‌ها را اجداد خویش می‌شمارد. در حالی که گل‌ها اصطلاحاً به قومی از نژاد سلتی اطلاق می‌شود که پیش از میلاد مسیح (ع) در بخش‌هایی از اروپای غربی، و عمدتاً در فرانسه امروزی، سکنا گزیده‌اند. در قسمتی از رمان تمدن، مادرم نیز شاهد آن هستیم که راوی سعی می‌کند اسم کوچک "ورسنژتوریکس، جد گل [خویش]" را به خاطر بیاورد (شرایبی، ۱۹۷۲، ۵۰).

نکته دیگر مربوط به تلاش نظام آموزشی فرانسوی برای توجیه ظهور استعمارگران در الجزایر به بهانه متمدن ساختن ملت آن می‌باشد. این در حالی است که امه سزر در گفتاری در باب استعمار، با صراحت اعلام می‌کند: "[...] از استعمار تا تمدن، فاصله بی‌نهایت است، و هیچ یک از لشگرکشی‌های استعمارگرایانه [...] حتی موفق به احیای یک ارزش انسانی نشده‌اند" (سزر، ۱۹۵۰، ۳). وی قول متمدن ساختن کشورهای مستعمره را تنها بهانه و ابزار می‌داند که قدرت‌های بزرگ از آن برای موجه و مشروع جلوه دادن چپاول ملت‌های دیگر استفاده کرده‌اند.

در قسمتی از رمان ماضی ساده، نیز یکی از شخصیت‌های نوجوان داستان می‌گوید: "دیشب، یکی از دوستان قدیمی‌ام، به اسم ریموند روچ به من گفت: ما فرانسوی‌ها در حال متمدن کردن شما عرب‌ها هستیم" (شرایبی، ۱۹۵۴، ۲۰۸).

سزر حتی معتقد است که پدیده استعمار به "تمدن‌زدایی از استعمارگر" (همان، ۴) منجر می‌شود، چرا که "هر بار که در ویتنام سری بریده یا چشمی کور میشود و ملت فرانسه این را

می‌پذیرد، هر بار که یک دختر بچه مورد تجاوز قرار می‌گیرد و ملت فرانسه این را می‌پذیرد، هر بار که یک مالگاش شکنجه می‌شود و ملت فرانسه این را می‌پذیرد، در حقیقت یکی از دستاوردهای تمدن از دست می‌رود، یک سیر قهقرایی در مقیاس جهانی آغاز می‌شود" (همان). سزر تأکید می‌کند که استعمار حتی "متمدن‌ترین انسان‌ها را از هرگونه انسانیتی عاری می‌سازد" (همان، ۷) و برای آنکه وجدان آنها را آرام کند، به مردم کشور استعمارگر این باور را القا می‌کند که "دیگری" را نه یک انسان، بلکه یک حیوان بدانند، که مسلماً لایق رفتاری در شأن انسان نیست (همان).

تحریف تاریخ مراکش به نفع قدرت استعمارگر به اینجا ختم نمی‌شود، و تا مرز وارونه جلوه دادن ارزش‌ها و تحقیر قهرمانان ملی پیش می‌رود، چنان‌که در بخشی از رمان خودزندگینامه‌ای شرایبی به روایت فرانسوی‌ها از سرگذشت عبدالکریم الخطابی اشاره می‌شود. یادآوری این نکته لازم است که محمد بن عبدالکریم الخطابی مشهور به امیر محمد ریفی، زاده ۱۸۸۲، از رهبران بزرگ مبارزات ضد استعماری علیه اسپانیا و فرانسه در مراکش بود، که در سال ۱۹۶۳ درگذشت. راوی داستان در تلاش برای یافتن نشانی از این مرد بزرگ، نامش را با رسم الخط‌های مختلف جستجو می‌کند، اما در نهایت از اینکه در هیچ جایی از دائرة المعارف مصور لاروس، که در مدارس فرانسوی مراکش به عنوان مرجعی معتبر به دانش آموزان معرفی شده، نشانی از وی نمی‌یابد، اظهار تعجب می‌کند:

"هیچ چیزی در مورد عبدالکریم، عبدالکریم، یا عبدالکریم نیز وجود نداشت... اما عکسی از فیلیپ پتن بود، با سبیل‌های دسته دوچرخه‌ای، با کلاه نظامی کپی منقش به طرحی از برگ‌های درخت بلوط، با مدال‌ها و نشان‌های افتخار زرین، بزرگ‌مرد برقرارکننده صلح. او وطن خود را از دست قبایل آلمانی نجات داده بود. سپس میهن ما را از لوٹ وجود عبدالکریم پاک کرده بود، تا جایی که نامی از او در تاریخ نماند..." (شرایبی، ۱۹۹۸، ۷۴).

حتی در خصوص دانشمندان مسلمانی که غرب وامدار آنهاست و نفی وجود آنها به هیچ وجه ممکن نیست، تغییر اسامی به عنوان راهکاری زیرکانه برای کم‌رنگ کردن ریشه‌های هویتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنان‌که پدر راوی داستان دیده شده، خواننده شده، شنیده شده این مطلب را یادآور می‌شود:

"در آن سوی مدیترانه کسی این رشد را نمی‌شناسد. اما اُرویس را چرا. در حالی که این هر دو یکی هستند" (شرایبی، ۱۹۹۸، ۶۹).

امه سزر در گفتاری در باب استعمار این واقعیت را با لحنی طعنه‌آمیز بازگو می‌نماید، و به تلاش عده‌ای از جامعه‌شناسان و مورخان غربی برای کم‌اهمیت جلوه دادن اکتشافات و اختراعات مسلمانان اشاره می‌کند: "[...] بنیان‌گذاری علم حساب و هندسه توسط مصری‌ها، [...] علم نجوم توسط آشوری‌ها، [...] علم شیمی توسط اعراب، [...] همچنین ظهور عقلانیت در بطن اسلام، آن هم در عصری که تفکر غربی هنوز تا عقل و منطق راه درازی در پیش داشت، [...] دستاوردهایی جزئی و قابل اغماض هستند" (سزر، ۱۹۵۰، ۲۲ و ۲۳).

۳-۲-۲- استعمارزده و دفاع از فرهنگ بومی

در کنار تلاش برای محو کردن آثار میراث ملی از حافظهٔ جمعی ملت مراکش، قدرت استعمارگر می‌کوشد از طریق نظام آموزشی به تلقین حس برتری فرهنگ غربی و به ویژه فرانسوی نسبت به آداب و رسوم بومی نیز بپردازد. چنان‌که راوی در حین مرور خاطرات دوران مدرسه، جملات آموزگاران را به یاد می‌آورد که به او می‌آموختند:

"فرهنگ متروپول^۱ ریشه در تاریخی غنی [دارد] و [...] شعله فروزانش هیچ گاه خاموش نخواهد شد." (شرایبی، ۱۹۹۸، ۹۳)

در حالی که امه سز، در نکوهش اقدامات کارگزاران قدرت استعمارگر و در نقد اندیشه‌های برخی نظریه پردازان استعمار، تلاش برای طبقه‌بندی کردن فرهنگ‌ها و حذف تنوع فرهنگی را حاصل تفکری نابالغ می‌داند. (سزر، ۱۹۹۵، ۲۲)

همچنین راوی پس از طی کردن دوران نوجوانی، با حقایق دیگری آشنا می‌شود. به ویژه، با اشغال فرانسه توسط ارتش آلمان طی جنگ جهانی دوم، افسانهٔ برتری فرهنگی و شکست‌ناپذیری قدرت نظامی فرانسه، که در پی سال‌ها تحصیل در مدارس فرانسوی مراکش، و تلاش و تکاپوی مستمر آموزگاران در ذهنش نقش بسته بود، به یکباره فرو می‌ریزد، تا جایی که راوی اذعان می‌دارد: [توصیفاتی که از فرانسه تحت اشغال آلمان می‌شنیدیم] "تمام آنچه در دوران متوسطه آموخته بودیم را نابود می‌کرد" (شرایبی، ۱۹۹۸، ۱۴۹).

۱. کشور امپریالیستی صاحب مستعمره

هر چند راوی در مدرسه در معرض چنین آموزه‌هایی قرار دارد، اما زمانیکه در محیط خانه و خانواده قرار می‌گیرد، والدین در پی تعدیل و تصحیح این داده‌ها برمی‌آیند. آنها می‌کوشند با یادآوری گذشته غرورآفرین آبا و اجدادشان ذهن ادریس را روشن کنند، و او را ادامه‌دهنده راه "مردان آندلس" بخوانند، مردانی که در ابتدای قرون وسطی اندیشمند و روشنفکر بوده، و حتی متمدنانه‌تر از کارگزاران قدرت استعمارگر در قرن بیستم رفتار می‌کرده‌اند (شرایبی، ۱۹۹۸، ۱۸). پدر راوی سرزمین آندلس را با چنین عباراتی برای فرزندش توصیف می‌کند:

"آندلس چندقومیتی، چند فرقه‌ای، یک جامعه باز، شکوفا در زمینه علوم و هنرها، تا حدی که در حافظه جمعی اغلب مسلمانان زمان حاضر، از آن به عنوان عصر طلایی یاد می‌شود" (شرایبی، ۱۹۹۸، ۱۸).

سخنان پدر راوی در حقیقت بیانگر تلاش ملتی استعمار شده برای بازپس‌گیری هویت اصیل و گذشته تاریخی خویش است، چرا که تنها با رجوع و استمساک به این تاریخ و فرهنگ غنی است که کشورهای تحت سلطه می‌توانند به سوی آینده‌ای بهتر گام بردارند. بدین ترتیب، روایت داستانی در خدمت القای حس خودباوری قرار می‌گیرد، و نویسنده کتاب می‌کوشد این باور را در خواننده پدید آورد که هرچند کشورش در دوره استعمار دچار رکود و سکون شده، اما گذشته‌ای درخشان داشته و می‌تواند آینده‌ای بهتر را بسازد.

چنان‌که امه سزر نیز در قسمتی از مقاله فرهنگ و استعمار، یادآور می‌شود: "آنچه یک ملت استعمارزده باید در خود حفظ کند شهامت تاریخی و اعتماد به نفس است. وانگهی این‌ها دقیقاً همان چیزهایی است که قدرت استعمارگر از همان روز اول، و با هزار روش، سعی می‌کند از ملت تحت سلطه بستاند" (سزر، ۱۹۶۳، ۳۲). وی سپس خاطر نشان می‌کند: "عقده حقارتی که در پیکره شخصیتی ملل استعمارزده دیده می‌شود اتفاقی پدید نیامده، بلکه نتیجه اقدامات استعمارگران است" (همان).

راهکار دیگری که در رمان شرایطی برای اعاده حیثیت از فرهنگ بومی در برابر هجوم استعمار بدان اشاره می‌شود، استفاده از تولیدات فرهنگی-هنری به زبان عربی است، زبانی که وجه اشتراک بخش عظیمی از ملت‌های شمال آفریقا بوده، و موجب اتحاد و انسجام آنها می‌شده است. راوی داستان به یاد می‌آورد که در دوران نوجوانی‌اش، فیلم‌ها و موسیقی مصری طرفداران بسیاری در جهان عرب داشته، و به همین علت از فرهنگ مصری به عنوان حلقه غریق نجاتی که می‌توانسته از آن برای بازسازی هویت خویش بهره‌گیرد یاد می‌کند. چنان‌که

مادر راوی رادیوی خانه را همیشه بر روی موج "رادیو قاهره" تنظیم می‌کند تا به صدای "آقای کتو" که درون "جعبه جادو" نشسته و آوازه‌های زیبا که به زبان فصیح و بلیغ عربی خوانده می‌شود، گوش بسپارد و لذت ببرد (شرايبي، ۱۹۹۸، ۵۴). بدین ترتیب، کورسوی امیدی در تاریکی‌ها رخنه می‌کند، و در ذهن ادريس نوجوان که در مراکش استعمارزده زندگی می‌کند، مصر عربی به مدینه‌ای فاضله تبدیل می‌شود:

"آه! قاهره! از همین شهر دوردست و اسطوره‌ای است که، به یکباره و در طول تمام شب‌های دوران نوجوانی‌ام، سیل خالصانه‌ترین احساسات سرازیر شد، احساساتی که بیش از هر آتشی در این عالم مرا دلگرم می‌کرد: اشعار کلاسیک احمد شوقی، همراه با موسیقی و نوای محمد عبدالوهاب..." (شرايبي، ۱۹۹۸، ۵۴).

۳-۲-۳- استعمارزده در تقابل با استعمارگر

یکی دیگر از مسائلی که در آثار شرايبي به خوبی به تصویر کشیده می‌شود رابطه میان قدرت استعمارگر و مردم استعمارزده است. از دیدگاه سزر، ماهیت ارتباطات در دنیای استعمار به گونه‌ای است که نمی‌تواند به سازندگی و شکوفایی منجر شود. وی در کتاب گفتاری در باب استعمار یادآور می‌شود: "بین استعمارگر و استعمارزده چیزی نیست مگر از جنس [...] ارباب، فشار، [...] غارت، تجاوز، تحقیر، [...] هیچ گونه ارتباط انسانی وجود ندارد، ارتباطات تنها از نوع تسلط و تسلیم است [...] (سزر، ۱۹۵۰، ۸).

البته این طرز برخورد منحصر به سیاستمداران استعمارگر نمی‌شود، بلکه رابطه میان کارگزاران استعمار و ساکنان بومی کشور به سلطه درآمده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در همین راستا، در رمان ماضی ساده ادريس شرايبي شاهد هستیم زمانی که شخصیت اول داستان از دوست فرانسوی خود درخواست کمک می‌کند، دوستش حاضر نمی‌شود به او پناه دهد، چرا که او "یک عرب" است و این می‌تواند برای پدر فرانسوی وی دردساز شود (شرايبي، ۱۹۵۴، ۱۸۴). نگاه تحقیرآمیز نسبت به ملل استعمارزده و بی‌سواد و عقب‌مانده فرض کردن آنان توسط مردمی که در کلان‌شهرهای کشور استعمارگر (متروپول) زندگی می‌کنند در رمان دیده شده، خواننده شده، شنیده شد نیز نمایان است، به ویژه در قسمتی که ادريس، راوی داستان، با یک سرباز فرانسوی که از جنگ جهانی دوم فرار کرده در کافه‌ای برخورد می‌کند، و سرباز از اینکه می‌بیند "یک عرب مراکشی" قادر به تکلم و مباحثه به زبان فرانسوی است،

سخت متعجب می‌شود (شراییبی، ۱۹۹۸، ۹۷). سربازهایی که از مستعمرات فرانسه به خدمت ارتش این کشور درآمده، و موظف به شرکت در جنگ جهانی دوم شده بودند نیز جایگاهی متفاوت با سربازان فرانسوی داشتند، مثلاً از حقوق برابر با آنها در استفاده از مرخصی برخوردار نبودند، یا حتی حق ورود به لژیون‌های فنی و تخصصی را به بهانه عدم توانمندی و استعداد کافی نداشتند. در حقیقت، این سربازها نیز قربانی شده و مأمور به حراست از جان فرانسوی‌ها بودند، چنان‌که در بخش دیگری از همین رمان می‌خوانیم: "شاید با برادران پابره‌نه‌ها، که به خدمت ارتش فرانسه درآمده بودند و بعد به دست آلمان‌ها اسیر شدند، برخورد خوبی شود، ان شاء الله که چنین است. آخر آنها که کاره‌ای نبودند، آنها نبودند که علیه هیتلر اعلان جنگ کردند، [...] همه چیزشان را گرفته بودند، آه در بساط نداشتند، برای یک لقمه نان به ارتش پیوستند، [...] حالا هم در خط مقدم باید از هم‌زمان فرانسوی‌شان محافظت کنند" (همان، ۷۳). شراییبی در بخش‌های دیگر رمان نیز نشان می‌دهد که این سربازان مغربی جانشان را فدای وطنی می‌کردند که بدان تعلق نداشتند (همان، ۱۰۴ و ۱۱۰).

و البته مسلم است که مردم بومی نیز به علت همین برخوردها، دل‌خوشی از فرانسوی‌ها و هرآنچه به آنها مرتبط است، ندارند، مثلاً هنگامی که راوی داستان تمدن، مادرم از مدرسه فرانسوی به خانه بازمی‌گردد، مادرش با اشاره به لباس فرم مدرسه، از او می‌خواهد هر چه سریع‌تر "این رخت کافری" را از تن درآورد (شراییبی، ۱۹۷۲، ۱۷). در بخش دیگری از همین رمان، به جشنی که در مدرسه فرانسوی برگزار شده، اشاره می‌شود. مادر راوی با اکراه حاضر به شرکت در این جشن می‌شود، اما پس از چند دقیقه از شروع مراسم، از پسر خود می‌پرسد چرا آنها در حالی که به ظاهر در وطن خودشان هستند، همه جا مجبور به اطاعت از مدیران و رؤسای فرانسوی هستند؟ اما پسر جوابی برای این پرسش نمی‌یابد، و تنها پاسخ می‌دهد که این مربوط به تاریخ می‌شود (همان، ۸۸).

شراییبی در کتاب بزهای نر به نمونه‌های متعددی از برخورد نامناسب فرانسوی‌ها با مهاجران مغربی، که از مستعمرات به فرانسه پناه برده‌اند، اشاره می‌کند. مثلاً سیمون، معشوقه شخصیت اول داستان والدیک، دائماً از سوی همسایه‌هایش به خاطر رابطه صمیمی با "یک مرد عرب" سرزنش می‌شود، چرا که آنها مطمئن هستند این مرد روزی او را خواهد کشت (شراییبی، ۱۹۵۵، ۱۷). حتی مردی که در داستان ارتباط به ظاهر خوبی با والدیک دارد، در حقیقت به دنبال سوء استفاده از اوست، و در حالی که به او قول داده برای چاپ کتابش به او کمک خواهد کرد، با طعنه و تمسخر او را به همکاری ارجاع می‌دهد: "والدیک را به تو

معرفی می‌کنم، یک مرد عرب که می‌خواهد به ادبیات بپردازد!" (همان، ۹۱). زمانی که والدیک به مرکز استقبال از مهاجران مراجعه می‌کند نیز با رفتارهای تحقیرآمیز و عاری از هرگونه عطف و روبه‌رو می‌شود (همان، ۱۱۳) و در جواب تمام درخواست‌هایش می‌شنود که در فرانسه برای آنها "نه کار هست، نه مسکن، نه کمک، و نه برادری" (همان، ۱۱۴). در واقع، والدیک در این داستان نماینده گروه زیادی از مردم ساکن مستعمرات فرانسه است که تحت تأثیر تبلیغات گسترده ایادی استعمارگر در جستجوی کار و به امید دستیابی به شرایط زندگی مطلوب‌تر به فرانسه مهاجرت کردند، چنان‌که ادريس شرايبي توضیح می‌دهد: "[...] حتی تابلوهای تبلیغاتی بزرگی را به قصد گول زدن این عرب‌های بیچاره در الجزیره نصب کرده بودند؛ با حروف درشت و به رنگ قرمز روی آنها نوشته شده بود که فرانسه نیاز به نیروی کار دارد، که دموکراسی همه جای فرانسه را فراگرفته است [...]" (همان، ۱۱۲). این درحالی است که وقتی مردم استعمارزده پا به فرانسه می‌گذاشتند با شرایطی به مراتب نامساعدتر از گذشته روبه‌رو شده، و بیش از پیش از تبعیض نژادی و نابرابری اجتماعی رنج می‌بردند. این بخش از کتاب این تصویر سیاه و تاریک را به خوبی نشان می‌دهد: "قبلاً لاقلاً نامی از آن خودشان داشتند، به همراه یک رسید درخواست کارت شناسایی، یک کارت بیکاری، و یک کورسوی امید [...]. اما حالا مشتی بخت برگشته بودند، حتی یک زندان، حتی یک پناهگاه، حتی صلیب سرخ هم حاضر به پذیرش آنها نمی‌شد" (همان، ۲۶ و ۲۷).

شرايبي ضمن توصیف چنین شرایطی، بارها در کتاب‌های خود با یادآوری شعار جمهوری فرانسه یعنی "آزادی، برابری، برادری"، که روزانه چندین مرتبه توسط آموزگاران فرانسوی در مدارس تونس و مراکش و الجزایر تکرار می‌شود، نفاق و دروغ‌گویی نظام استعمار را یادآور می‌شود و به خوانندگان خود نهیب می‌زند: "آزادی، برابری، برادری. این شعار جمهوری فرانسه است. این شعار را تفسیر کنید. اما واقعاً چه چیزی را باید تفسیر کرد؟ و چگونه باید تفسیر کرد؟ [...] منظور برابری میان چه کسانی است؟" (شرايبي، ۱۹۹۸، ۱۳۳) در صفحات ۲۰۴ و ۲۱۲ رمان *ماضی ساده* نیز، شخصیت‌های مختلف داستان به ارائه تفکرات خود درباره این شعار می‌پردازند، و به اتفاق آن را منافقانه و دروغی بزرگ می‌خوانند.

۴- نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مشاهده شد، ادريس شرايبي در بستر آثار ادبی خویش به خوبی جلوه‌هایی از تأثیرگذاری سیاست‌های استعمارگر بر تاریخ و فرهنگ ملت استعمارزده را به نمایش می‌کشد.

وی اثبات می‌کند چگونه قدرت استعمارگر از طریق ابزارهایی همچون نظام آموزشی منطبق بر زبان و ایدئولوژی مد نظر خود، موفق به تغییر فرهنگ و تحریف تاریخ ملت استعمارزده شده، و در مرحله بعد تمدن و جهان‌بینی خود را به عنوان الگوهای برتر به آنان تحمیل می‌کند. مثال‌های ذکر شده از چهار رمان شرایبی در این مقاله نشان می‌دهد که استعمار الگوهای اخلاقی را در جامعه تغییر داده، و با وارونه جلوه دادن ارزش‌ها، می‌کوشد دیدگاه مردم تحت سلطه و به ویژه نسل جوان را نسبت به هویت ملی منفی ساخته و نوعی خودباختگی و از خودبیگانگی را در آنها تقویت کند. سپس با استفاده از عقده حقارت ایجاد شده، جنبه‌هایی از فرهنگ غربی را جایگزین تمدن بومی می‌سازد. بدین ترتیب، آثار بررسی شده نمایانگر راهبردهای استعمار به منظور تسلط یافتن بر فکر و ذهن ساکنان بومی مستعمرات است، و از این رو می‌توان آنها را در زمره ادبیات عدالت‌خواهانه و اعتراضی نسبت به بی‌عدالتی‌های نظام استعماری قرار داد. ادیس شرایبی روایت خویش را از تاریخ استعمار در قالب ادبیات ارائه می‌کند. وی بدین‌سان موفق می‌شود آنچه را که نمی‌توان به طور واضح و ملموس از مستندات تاریخی و سیاسی ادراک کرد، در خلال مکالمات میان شخصیت‌های داستانی و توصیف افکار و احساسات آنها، به شکل زنده و تأثیرگذاری منتقل کند. همچنین، آثار ادبی وی برای حافظه جمعی ملت‌ها جنبه آگاهی بخشی داشته، چرا که یادآوری ناملایماتی که در طول دوره حضور استعمارگران در مغرب بر ملت‌های مراکشی، الجزایری، و تونسی روا داشته شده، می‌تواند مانع از پذیرش و تکرار چنین حوادثی شود.

۵- منابع^۱

Césaire, Aimée (1950). *Discours sur le colonialisme*. Paris, Réclame ; (1955) Paris: Présence africaine ; (2006) Internet : AAARGH. <https://archive.org/stream/DiscoursSurLeColonialisme/CESAIRE>

_____ (1963). «Culture et colonisation» ; in : *Liberté, Culture française*, 5(1), 15-35.

Chraïbi, Driss (1954). *Le passé simple*. Paris, Éditions Denoël.

۱. کلیه منابع مورد استفاده قرار گرفته در این تحقیق به زبان فرانسه بوده، و ترجمه نقل قول‌های ذکر شده توسط نگارندگان مقاله صورت گرفته است.

_____ (1955). *Les Boucs*. Paris, Éditions Denoël.

_____ (1972). *La Civilisation, ma Mère !...* . Paris, Éditions Denoël.

_____ (1998). *Vu, lu, entendu*. Paris, Éditions Denoël.

Dugas, Guy (2001). «Dix ans de littérature maghrébine en langue française» ; in : *Notre librairie, Revue des littératures du Sud*, 146, 60-65.

Laroui, R'Kia (2002). «Les littératures francophones du Maghreb», in : *Québec français*, 127, 48-51.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی